



The Abrahamic Model of Transition from Polytheism to Monotheism in Verses 74-79 of Surah Al-An'am: A Comprehensive Analysis of the Narrative, Theological, and Mystical Dimensions of an Epistemological Argument

Reza Mollazadeh Yamchi^{1*}  ; Mysam Shoaib² 

- 1- (Corresponding Author). Postdoctoral Researcher, Quranic and Hadith Sciences, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.
Email: reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir
- 2- Ph.D. Graduate, Department of Islamic Jurisprudence and Law, Faculty of Theology, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: m.shoaib68@gmail.com

Article Info

Abstract

Article type:

Research

Article history :

Received :

2024/8/22

Accepted:

2026/2/14

Published:

2025/6/22

Keywords:

Abrahamic Model, Epistemological Argument, Theological Exegesis, Vision of the Kingdom, Surah Al-An'am.

Verses 74-79 of Surah Al-An'am, which depict the monotheistic reasoning of Prophet Abraham(AS), constitute a fundamental epistemological pattern within the Holy Qur'an. The primary focus of this research is a comprehensive analysis of the diverse interpretations of this model within the exegetical tradition. Employing a qualitative and a comparative content analysis based on a corpus of authoritative commentaries, this study demonstrates that the Abrahamic pattern has been re-read through at least three distinct yet interconnected semantic dimensions: the narrative dimension, which views it as a "personal quest and intuitive discovery"; the theological dimension, which interprets it as a "dialectical debate and rational argumentation"; and the mystical dimension, which construes it as an "inner journey and introspective intuition". The principal finding of this research is that these three readings are not contradictory but rather complementary semantic layers that collectively form a multifaceted epistemological paradigm. This model indicates that religious rationality in the Qur'an is a comprehensive system that recognizes personal experience, public reasoning, and mystical intuition as equivalent and complementary paths toward monotheism.

Cite this article: Mollazadehyamchi, Reza ;Shoaib, Mysam (2025). The Abrahamic Model of Transition from Polytheism to Monotheism in Verses 74-79 of Surah Al-An'am: A Comprehensive Analysis of the Narrative, Theological, and Mystical Dimensions of an Epistemological Argument . Journal of Theological and Exegetical Studies, Year 1, Issue 1, Winter 2025, Serial Number 2, (113-132).

Publisher: Allameh Tabatabai Specialized Center, Kermanshah



الگوی ابراهیمی گذار از شرک به توحید در آیات ۷۴-۷۹ سوره انعام: تحلیل جامع ابعاد روایی، کلامی و عرفانی یک استدلال معرفت‌شناختی

رضا ملازاده یامچی^{۱*}؛ میثم شعیب^۲

۱- (نویسنده مسئول). پژوهشگر پسا دکتری، علوم قرآن و حدیث، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.
رایانامه: reza.mollazadehyamchi@alumni.um.ac.ir

۲- دانش‌آموخته دکتری، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.
رایانامه: m.shoab68@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله:	آیات ۷۴ تا ۷۹ سوره انعام که فرایند استدلال توحیدی حضرت ابراهیم (ع) را ترسیم می‌کند، یک الگوی معرفت‌شناختی بنیادین در قرآن کریم به شمار می‌رود.
پژوهشی	مسئله اصلی این پژوهش، تحلیل جامع خوانش‌های متفاوتی است که در سنت تفسیری از این الگوی استدلالی ارائه شده است. این تحقیق با روش تحلیل محتوای کیفی و تطبیقی و با تکیه بر تفاسیر معتبر، نشان می‌دهد که الگوی ابراهیمی در سه بُعد یا لایه معنایی متمایز قابل بازخوانی است: بُعد روایی که آن را سیر شخصی و شهود آفاقی می‌داند؛ بُعد کلامی که آن را یک مناظره جدلی و اقامه حجت عقلانی بر خصم تفسیر می‌کند؛ و بُعد عرفانی که آن را به سلوک باطنی و شهود انفسی تأویل می‌نماید. یافته اصلی پژوهش آن است که این سه خوانش، نه متعارض، بلکه لایه‌های معنایی مکمل یکدیگرند که در مجموع، یک پارادایم معرفت‌شناختی چندوجهی را تشکیل می‌دهند. این الگوی جامع نشان می‌دهد که عقلانیت دینی در قرآن، نظامی فراگیر است که تجربه فردی، برهان عمومی و شهود قلبی را به عنوان مسیرهای هم‌ارز و مکمل به‌سوی توحید به رسمیت می‌شناسد.
تاریخ دریافت:	
تاریخ پذیرش:	
تاریخ انتشار:	
واژه‌های کلیدی:	
الگوی ابراهیمی، معرفت‌شناختی، کلام تفسیری، ارائه ملکوت، سوره انعام.	

استناد: ملازاده یامچی، رضا؛ شعیب، میثم (۱۴۰۴). الگوی ابراهیمی گذار از شرک به توحید در آیات ۷۴-۷۹ سوره انعام: تحلیل جامع ابعاد روایی، کلامی و عرفانی یک استدلال معرفت‌شناختی، پژوهش‌نامه معارف کلامی تفسیری، سال ۱، دوره ۱، زمستان ۱۴۰۴، شماره پیاپی ۲، (۱۱۳-۱۳۲).



ناشر: مرکز تخصصی علامه طباطبایی ره کرمانشاه

۱. مقدمه

آیات ۷۴ تا ۷۹ سوره مبارکه انعام، که به مجادله و استدلال توحیدی حضرت ابراهیم (ع) می‌پردازند، در سنت تفکر اسلامی همواره جایگاهی ویژه دارد. این آیات تنها یک گزارش تاریخی از وقایع گذشته نیست، بلکه به تعبیری دقیق، نمونه‌ای عینی و مستند از یک فرایند کامل تحقیق و کسب معرفت به شمار می‌رود. این فرایند که می‌توان آن را «الگوی معرفت‌شناختی ابراهیمی» نامید، بر پایه‌هایی استوار است که با روش‌های دقیق تحقیق علمی هم‌خوانی دارد. این پایه‌ها عبارت است از: مشاهده پدیده‌ها (رَأَى كُوكَبًا)، فرضیه‌سازی (قَالَ هَذَا رَبِّي)، آزمون فرضیه (فَلَمَّا أَفَلَ) و ابطال فرضیه (قَالَ لَا أَحِبُّ الْأَفْلِينَ). این ساختار روش‌مند، آیات مذکور را از متنی داستانی به پارادایمی معرفت‌شناختی ارتقا می‌دهد.

با این حال، بررسی عمیق سنت تفسیری نشان می‌دهد که ماهیت این الگوی معرفت‌شناختی، خود به مسئله‌ای اساسی و محل تلاقی دیدگاه‌های بنیادین تبدیل شده است. پرسش اصلی این است: آیا این سیر استدلالی، گزارشی از یک «جستجوی شخصی و کشف فطری» (نظر) است؟ یعنی حضرت ابراهیم (ع) در مقام سالکی جویای حقیقت، از شک به یقین گذار کرده است یا اینکه روایتی از یک «مناظره جدلی و اقامه حجت» (مناظره) بر خصم است؟ یعنی وی از موضعی یقینی و با به‌کارگیری روشی هوشمندانه، عقاید مشرکان را به چالش کشیده است.

خوانش نخست که استدلال را فرایندی درونی و شخصی می‌داند، عمدتاً در متون تفسیری-روایی بازتاب یافته است. بر اساس این دیدگاه، حضرت ابراهیم (ع) پس از خروج از غار، برای نخستین بار با پدیده‌های سماوی مواجه شده و در طلب ربّ خویش این مسیر را پیموده است (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۰۷؛ عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۶۴). در مقابل، خوانش دوم که بر ماهیت بیرونی و جدلی استدلال تأکید دارد، موضع غالب مفسران عقل‌گرا و متکلمان است. آنان با تأکید بر مقام والای نبوت، این فرایند را تمهیدی منطقی برای استدراج خصم و ابطال عقیده او دانسته‌اند (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۴۰). این دیدگاه در روایتی از امام رضا (ع) به اوج خود می‌رسد که کلام حضرت ابراهیم (ع) را نه یک اخبار، که استفهامی انکاری و استخباری معرفی می‌کند (حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۳۵).

این مقاله بر این فرضیه استوار است که این دوگانگی تفسیری، امری سطحی نیست، بلکه ریشه در مبانی عمیق کلامی و معرفتی مفسران دارد، به‌ویژه در مسئله حیاتی عصمت پیامبران در قبل از بعثت. پذیرش خوانش نظر، مستلزم تبیین جایگاه شک معرفتی در مسیر ایمانی یک پیامبر است، در حالی که خوانش مناظره، با پیش‌فرض گرفتن یقین مطلق و عصمت کامل، هرگونه شائبه تردید را از ساحت او دور می‌سازد؛ ازاین‌رو، پژوهش حاضر در پی آن است تا با تحلیل جامع محتوای تفسیری نشان دهد که الگوی ابراهیمی چارچوبی چندوجهی است. ابعاد روایی، کلامی و حتی عرفانی آن، هر یک بازتاب‌دهنده یکی از لایه‌های این استدلال غنی و پیچیده هستند.

اهمیت و ضرورت پژوهش

اهمیت بنیادین آیات مورد بحث، نه در محتوای داستانی صرف، که در ساختار منحصر به فرد و روش‌شناختی آنها نهفته است. این فراز قرآنی، برخلاف بسیاری از قصص دیگر، تنها به نقل یک واقعه نمی‌پردازد، بلکه به تصریح منابع، نمونه‌ای عینی و گزارش شده از یک فرایند تحقیق کامل را به تصویر می‌کشد. این ویژگی، آیات ۷۴ تا ۷۹ سوره انعام را به متنی کلیدی برای استخراج «منطق اکتشاف و ابطال» در چارچوب معرفت‌شناسی قرآنی تبدیل می‌کند. در حالی که عموم مباحث معرفتی در علوم اسلامی ماهیتی انتزاعی دارند، این آیات الگویی عینی از مواجهه عقلانی با فرضیه‌ها و گذار روش‌مند به سوی یقین ارائه می‌دهند. ازاین‌رو، ضرورت پژوهش حاضر از نیازی صرفاً تفسیری فراتر رفته و به ضرورتی معرفت‌شناختی در حوزه علوم اسلامی بدل می‌شود. تحلیل جامع ابعاد مختلف تفسیری این الگو، به صورت مستقیم به دغدغه‌های محوری در مطالعات اسلامی معاصر پاسخ می‌گوید.

پرسش‌های پژوهش

بر اساس مسئله طرح‌شده، این پژوهش در پی پاسخ به این پرسش است که الگوی معرفت‌شناختی حضرت ابراهیم (ع) در گذار از شرک به توحید (انعام: ۷۴-۷۹)، چگونه در سه بُعد روایی، کلامی و عرفانی در سنت تفسیری بازتاب یافته است؟ و هر یک از این ابعاد چه تلقی‌ای از این فرایند معرفتی ارائه می‌دهند؟

برای پاسخ به این پرسش اصلی، بررسی بازتاب الگوی معرفت‌شناختی حضرت ابراهیم (ع) در گذار از شرک به توحید (انعام: ۷۴-۷۹) در سه بُعد روایی، کلامی و عرفانی

سنت تفسیری بررسی می‌شود. هدف اصلی، ترسیم نقشه‌ای جامع از خوانش‌های مختلف و تبیین مبانی هر یک از آنهاست. برای دستیابی به این هدف، تحلیل بر سه محور کلیدی در ساختار آیات تمرکز دارد:

الف) تفسیر مفهوم «إراءة ملکوت» (آیه ۷۵) به عنوان مبدأ الهی این سفر معرفتی در سه خوانش روایی، کلامی و عرفانی؛ و بررسی این امر که آیا این «ارائه»، یک کشف بصری است یا یک ادراک عقلی تلقی می‌شود یا یک شهود باطنی می‌باشد.

ب) تبیین ماهیت عبارت کلیدی «هذا رَبِّي» در هر یک از این سه بُعد؛ و واکاوی اینکه آیا این عبارت، بیانگر یک «کشف» در مسیر جستجوی شخصی است، یک «فرض جدلی» استراتژیک در میدان مناظره، یا یک «استفهام انکاری» از موضع یقین کلامی؟

ج) تحلیل ساختار منطقی و دلالت‌های معرفتی برهان «افول» در عبارت «لَا أُحِبُّ الْأَقْلِينَ» در هر یک از ابعاد سه‌گانه و بررسی اینکه آیا افول، نشانه‌ای از حدوث و نقص (نگاه کلامی)، نمادی از غیبت و عدم حضور (نگاه عملی)، یا تجلی فقر ذاتی ماسوی‌الله (نگاه عرفانی) است؟

تبیین این سه محور، ابعاد سه‌گانه الگوی ابراهیمی را روشن ساخته و به تبیین و پاسخی جامع از پرسش اصلی پژوهش منجر می‌شود.

روش تحقیق

رویکرد این پژوهش، کیفی است و بر مبنای روش تحلیل محتوای مفهومی و تطبیقی سامان یافته است. داده‌های بنیادین تحقیق، شامل آیات ۷۴ تا ۷۹ سوره انعام و تفاسیر معتبر اسلامی پیرامون آنهاست که در سه بعد «روایی»، «کلامی» و «عرفانی» بررسی می‌شود.

۲. صورت‌بندی الگوی ابراهیمی به‌مثابه یک فرایند معرفت‌شناختی

روایت قرآنی از مجادلات حضرت ابراهیم (ع)، ساختاری معرفت‌شناختی دقیق و پیش‌رونده را به تصویر می‌کشد. این ساختار از نقد ساده‌ترین و محسوس‌ترین اشکال شرک آغاز می‌شود و به صورت پلکانی به سوی پیچیده‌ترین لایه‌های آن حرکت می‌کند تا سرانجام به اثبات توحید محض بینجامد. این الگو یک سفر فکری-استدلالی است که نقطه آغازین آن مواجهه با شرک زمینی و نقطه اوج آن ابطال شرک آسمانی است. تحلیل این دو مرحله، شالوده فهم ابعاد سه‌گانه تفسیری را فراهم می‌آورد.

۲-۱. نقطه عزیمت: نقد شرک زمینی

نقطه شروع این گذار معرفتی، مواجهه مستقیم و انتقادی حضرت ابراهیم (ع) با آزر و عقیده اوست: «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آزَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (انعام: ۷۴).

این آیه پرده نخست از این درام توحیدی را به نمایش می‌گذارد و چندین عنصر کلیدی برای فهم کل الگو بنیان می‌نهد.

نخست، استفهام انکاری «أَتَتَّخِذُ» پرسشی برای کسب اطلاع نیست، بلکه چالشی مستقیم با عقلانیت عملی مخاطب است. این پرسش، عمل اتخاذ و برگزیدن یک بت بی‌جان را به عنوان معبود، امری خلاف بداهت عقلی معرفی می‌کند. بسیاری از مفسران این لحن را نشانه یقین و رشد ایمانی حضرت ابراهیم (ع) از همان ابتدا دانسته‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۳۹؛ سبحانی تبریزی، ۱۳۹۵، ج ۱۰، ص ۲۴۱).

دوم، استدلال ارائه شده یک حکم قطعی و مبتنی بر بصیرت است: «إِنِّي أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ». فعل «أَرَى» در اینجا به معنای گمان نیست، بلکه به معنای رؤیت یقینی و علمی است که از جایگاهی معرفتی برتر صادر می‌شود (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۱۶۹). این امر نشان می‌دهد که موضع ابراهیم (ع) از ابتدا، موضع یک ناقد آگاه است، نه جوینده‌ای سرگردان.

این نقد بر «اصنام» به عنوان نماد شرک محسوس و زمینی، هوشمندانه‌ترین نقطه برای آغاز است؛ چراکه بطلان ربوبیت موجودی بی‌جان، بی‌ادراک و مصنوع دست بشر (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۵۰۱)، امری است که حتی فطرت اولیه نیز بر آن گواهی می‌دهد. این مواجهه، زمینه را برای ورود به مرحله پیچیده‌تر، یعنی نقد شرک آسمانی فراهم می‌کند؛ زیرا اگر بطلان ربوبیت یک جماد اثبات شود، ذهن مخاطب آماده می‌شود تا معیارهای ربوبیت را در مورد اجرام سماوی که به مراتب از اصنام برتر به نظر می‌رسند نیز به کار گیرد. بدین ترتیب، این آیه نه تنها یک مجادله مستقل، بلکه سنگ بنای معماری استدلال بزرگ‌تری است که در آیات بعدی به کمال خود می‌رسد.

۲-۲. مراحل منطقی استدلال: از مشاهده تا ابطال

پس از تثبیت نقطه عزیمت در نقد شرک محسوس و زمینی، الگوی ابراهیمی به مرحله‌ای پیچیده‌تر و دقیق‌تر یعنی مواجهه با شرک آسمانی می‌رسد. این گذار، ارتقایی معرفت‌شناختی از نقد بداهت‌های حسی (بطلان ربوبیت یک صنم) به سوی استدلالی مبتنی بر مشاهده، تأمل و استنتاج است.

آیات ۷۶ تا ۷۸ سوره انعام، این فرایند را در قالبی روشمند و دقیق به تصویر می‌کشند که می‌توان آن را در چند گام منطقی پیوسته صورت‌بندی کرد. این ساختار، توالی اتفاقی وقایع نیست، بلکه شالوده منطقی اکتشاف و ابطال است که در نهایت به یقین توحیدی می‌انجامد.

گام اول: مواجهه تجربی و صورت‌بندی فرضیه اولیه

فرایند استدلال با مشاهده‌ای حسی آغاز می‌شود: «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا» (آیه ۷۶). این مشاهده، ماده خام تفکر را فراهم می‌آورد. بلافاصله پس از این مواجهه، فرضیه‌ای صورت‌بندی می‌شود: «قَالَ هَذَا رَبِّي». این جمله کانونی، نقطه تلاقی اصلی‌ترین مناقشات تفسیری است. آیا این «فرضی واقعی» در مسیر جستجوی شخصی یک ذهن در حال طلب است (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۰۷) یا «فرضی جدلی» استراتژیک در میدان مناظره با خصم برای استدراج او به سوی حقیقت؟ (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۰). صرف نظر از ماهیت آن، این عبارت، قضیه‌ای آزمون‌پذیر را در میدان تحقیق قرار می‌دهد.

گام دوم: آزمون تجربی و مشاهده پدیده نقض‌کننده

هر فرضیه‌ای برای اثبات اعتبار خود نیازمند آزمون است. آزمون در الگوی ابراهیمی، از طریق «مشاهده بیشتر» و انتظار برای وقوع پدیده‌ای نقض‌کننده صورت می‌گیرد: «فَلَمَّا أَفَلَ» (آیه ۷۶). «افول» یا غروب کردن، پدیده‌ای است که با ویژگی مورد انتظار از «رب» یعنی حضور و قیومت دائم، در تضاد است. این لحظه، لحظه‌ای کلیدی در فرایند تحقیق است؛ جایی که داده‌های تجربی، فرضیه اولیه را به چالش می‌کشند.

گام سوم: ابطال فرضیه و استنتاج قاعده

با مشاهده پدیده نقض‌کننده (افول)، فرضیه اولیه ابطال می‌شود و قاعده‌ای کلی از آن استنتاج می‌گردد: «قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» (آیه ۷۶). این عبارت، شاهکاری معرفت‌شناختی است. از یک سو، با بیان «لَا أُحِبُّ»، برهان را بر اصلی فطری و وجدانی استوار می‌کند؛ چه اینکه رب، به مثابه کمال مطلق، باید محبوب بالذات باشد و امر زوال‌پذیر و ناقص، شایسته

این تعلق وجودی نیست (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۱۷۷) و از سوی دیگر، با تعمیم حکم از این کوکب به «الْأَفْلَاقِ» (جمع دارای ال)، قاعده‌ای کلی استخراج می‌کند: هر آفلی، شایسته ربوبیت نیست. این قاعده که برآمده از تجربه‌ای مشخص است، به ابزاری تحلیلی برای مراحل بعدی تبدیل می‌شود. افول، به عنوان نماد تغییر، نقص و محدودیت، با مفهوم ربوبیت که مستلزم ثبات، کمال و اطلاق است، در تضادی ذاتی قرار دارد (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۴۳).

گام چهارم و پنجم: تکرار فرایند و استقراء برای وصول به یقین

یک تحقیق علمی به آزمونی منفرد بسنده نمی‌کند. الگوی ابراهیمی نیز با تکرار این چرخه در مورد مصادیق قوی‌تر (قمر و سپس شمس)، قوت استدلال خود را به نمایش می‌گذارد. مواجهه با قمر «فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي» (آیات ۷۷-۷۸) و سپس ابطال آن «فَلَمَّا أَفَلَ» نه تنها قاعده پیشین را تأیید می‌کند، بلکه با عبارت «لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ» ضرورت هدایت الهی را در کنار تلاش عقلانی برجسته می‌سازد (مکارم شیرازی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۳۴۹). اوج این فرایند استقرایی، آزمون بزرگ‌ترین و نورانی‌ترین مصداق، یعنی خورشید است: «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ»، ولی حتی این فرضیه قوی‌تر نیز در برابر آزمون «افول» تاب نمی‌آورد: «فَلَمَّا أَفَلَتْ».

پس از ابطال قوی‌ترین مصداق ممکن، دیگر هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند و راه برای اعلام نتیجه قطعی و نهایی باز می‌شود: «قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ». این اعلام برائت، حاصل فرایند تحقیقی روشمند، تجربی و استقرایی است که از مشاهده، آغاز و به یقینی ابطال‌ناپذیر، ختم شده است.

۳. تحلیل ابعاد سه‌گانه تفسیری در خوانش الگوی ابراهیمی

الگوی معرفت‌شناختی حضرت ابراهیم (ع) به دلیل غنای ساختاری و عمق مفهومی، در طول تاریخ تفکر اسلامی همیشه مورد توجه بوده است. هر نحله فکری کوشیده است در پرتو مبانی خود، وجهی از وجوه آن را آشکار سازد. کالبدشکافی سنت تفسیری نشان می‌دهد که سه خوانش بنیادین و متمایز از این الگو شکل گرفته است: خوانش روایی که بر جنبه واقعی تاریخی و کشف شخصی تأکید دارد. خوانش کلامی که آن را مناظره عقلانی و برهان منطقی می‌داند.

خوانش عرفانی که آن را به سفر باطنی و شهود انفسی تأویل می‌کند. تحلیل این سه بُعد، به فهمی جامع از ظرفیت‌های معنایی این استدلال قرآنی می‌انجامد.

۳-۱. بُعد روایی: استدلال به‌مثابه جستجوی شخصی و کشف فطری

نخستین و شاید اصیل‌ترین خوانش از الگوی ابراهیمی، رویکرد روایی-تاریخی است. این دیدگاه، فرایند مذکور را نه یک جدل پیشینی، که سفری واقعی و شخصی برای کشف حقیقت مطلق تصویر می‌کند. در این نگاه، حضرت ابراهیم (ع) جوانی حق‌جوست که بر اساس فطرت سلیم خود از شرک قوم برائت جسته و در پی یافتن مصداق حقیقی «رب» است.

مبنای اصلی این خوانش، روایاتی است که در منابعی چون تفسیر القمی و تفسیر العیاشی نقل شده‌اند. این روایات بر قصه ولادت و رشد ایشان در انزوا و در غاری تأکید می‌ورزند (قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۰۷). بر اساس این گزارش‌ها، مواجهه او با کواکب، قمر و شمس، نخستین رویارویی جدی او با عظمت خلقت پس از خروج از آن انزوا بوده است.

در چارچوب این خوانش، مؤلفه‌های کلیدی استدلال، تفسیری کاملاً منطبق با یک فرایند کشف شخصی می‌یابند: «إراءة ملکوت» در اینجا نه ادراکی انتزاعی، بلکه کشفی بصری و معجزه‌آسا تفسیر می‌شود. خداوند حجاب‌ها را از برابر دیدگان او کنار می‌زند (کُشِطَ لَهُ) تا حقایق عالم هستی، از زمین و آسمان تا عرش و حاملان آن، بر او آشکار گردد (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۶۳؛ قمی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۲۰۵). این رؤیت خارق‌العاده، زمینه معرفتی لازم را برای این سفر اکتشافی فراهم می‌آورد. عبارت کلیدی «هَذَا رَبِّي» در این خوانش، نه فرضی جدلی یا استفهامی انکاری، بلکه بیانگر فرضی واقعی و صادقانه در مسیر طلب و جستجوست. او در هر مرحله، با مشاهده جلوه‌ای عظیم‌تر از خلقت، صادقانه آن را به عنوان مصداق احتمالی «رب» مورد آزمون قرار می‌دهد.

این خوانش با روایتی کلیدی از محمد بن مسلم از یکی از صادقین (ع) تأیید می‌شود که می‌فرماید: «إِنَّمَا كَانَ طَالِبًا لِرَبِّهِ وَ لَمْ يَبْلُغْ كُفْرًا، وَ إِنَّهُ مَنْ فَكَّرَ مِنَ النَّاسِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِهِ» (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۶۴). این روایت به صراحت ماهیت عمل ابراهیم (ع) را طلب «رب» معرفی می‌کند و تأکید می‌نماید که چنین تفکری نه تنها کفر نیست، بلکه در مسیر هدایت قرار دارد.

برهان «افول» در این رویکرد، نه قیاسی منطقی از پیش طراحی شده، که شهودی فطری و ناگهانی است. رویارویی با زوال و غیبت (الافول)، با درک فطری او از ربّ به عنوان موجودی کامل، دائم و حاضر در تضاد قرار می‌گیرد. این تضاد، او را به نفی ربوبیت از هر امر متغیر و محدود سوق می‌دهد. عبارت «لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ» (انعام: ۷۷) نیز در این خوانش، بیانگر استمداد سالکی حقیقی از مبدأ هستی برای تکمیل مسیر هدایت است. مسیری که در آن، عقل و فطرت با هدایت الهی در هم می‌آمیزند تا به سرمنزل مقصود، یعنی توحید محض، نائل گردند. این خوانش، الگوی ابراهیمی را به عنوان نمونه‌ی اعلاّی ایمان تجربی و گذار اصیل از حیرت به یقین معرفی می‌کند.

۳-۲. بُعد کلامی: استدلال به مثابه مناظره جدلی و اقامه حجت

در نقطه مقابل خوانش روایی، رویکرد کلامی-عقلانی قرار دارد که در پاسخ به ضرورتی الهیاتی بنیادین یعنی تنزیه ساحت پیامبران از هرگونه شائبه شرک یا تردید شکل گرفته است. این دیدگاه که مورد اتفاق اکثر محققان و متکلمان است، الگوی ابراهیمی را نه سفری شخصی برای کشف، که مناظره‌ای استراتژیک و اقامه حجتی از پیش طراحی شده بر ضد قوم مشرک خود می‌داند (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۴۰؛ ابن کثیر، به نقل از قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۴۰۵). اصل موضوعه حاکم بر این خوانش، عصمت مطلق حضرت ابراهیم (ع) است. بر این پیش‌فرض، پیامبر الهی -حتی قبل از بعثت- باید از معرفت توحیدی کامل و یقینی برخوردار باشد؛ بنابراین، صدور کلامی که ظاهر آن شرک‌آمیز است، تنها در چارچوب تاکتیکی جدلی قابل تبیین است.

بر این مبنای کلامی، تمام مؤلفه‌های الگو بازتفسیری عقلانی می‌یابند: «إراءة ملکوت» (آیه ۷۵) دیگر کشفی بصری و پسینی نیست، بلکه به معنای ادراک عقلی پیشینی دلایل ربوبیت و توحید است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۳۶). خداوند از ابتدا بصیرت و حجت لازم را به او عطا فرموده است. آیه «وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ» (انعام: ۸۳) نیز شاهدی بر این مدعا تلقی می‌شود که این فرایند، اعطای حجتی «علیه قوم» است، نه برای هدایت شخصی خود او.

عبارت کلیدی «هذا رَبِّي» در این الگوی گفتاری به هیچ‌وجه نمی‌تواند بیانگر اعتقادی واقعی -هرچند موقت- باشد. مفسران این طیف، برای تبیین آن چند راهکار تأویلی ارائه

داده‌اند که همگی در ماهیت جدلی آن مشترکند: برخی آن را فرضی جدلی برای استدراج خصم دانسته‌اند. یعنی حضرت ابراهیم (ع) موقتاً با عقیده قوم خود مماشات می‌کند تا از درون همان عقیده، بطلان آن را استخراج نماید (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۰؛ سبحانی تبریزی، ۱۳۹۵، ج ۱۰، ص ۲۵۱). این روش که از آن به «مجازات الخصم» تعبیر می‌شود، از کارآمدترین شیوه‌های مناظره برای شکستن مقاومت روانی مخاطب است. برخی دیگر آن را استفهامی انکاری با حذف نشانه لفظی دانسته‌اند. گویی می‌پرسد: آیا این رب من است؟ (طوسی، بی‌تا، ج ۴، ص ۱۸۴؛ قاسمی، ۱۴۱۸، ج ۴، ص ۴۰۴). دقیق‌ترین صورت‌بندی این دیدگاه در روایت امام رضا (ع) آمده است که این کلام را «عَلَى الْإِنكَارِ وَالِاسْتِخْبَارِ» (بر وجه انکار و پرسشگری) معرفی می‌کند، نه بر وجه اخبار و اقرار (حویزی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۷۳۵). برهان «افول» در این خوانش، برهانی منطقی از پیش طراحی شده است که بر مقدماتی عقلی استوار است. «افول» در اینجا به عنوان نماد تغییر، حرکت و انتقال در نظر گرفته می‌شود. از منظر کلامی، تغییر و حرکت از لوازم ذاتی حدوث و امکان هستند و آنچه حادث و ممکن‌الوجود است، نمی‌تواند «رب» باشد که از شروط اصلی‌اش، وجوب وجود و قدمت است (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۴۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۴، ص ۵۰۱)؛ بنابراین، عبارت «لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ» در این دیدگاه، نه بیانی احساسی، که نتیجه قیاسی منطقی فشرده است: رب من آفل نیست؛ این کوکب آفل است؛ پس این کوکب رب من نیست. این خوانش، الگوی ابراهیمی را به عنوان نمونه‌ای عقلانیت برهانی و ایمان مبتنی بر اقامه حجت معرفی می‌کند و پیامبر را در جایگاه مهندس معرفتی قرار می‌دهد که با استادی تمام، مسیر هدایت خصم را طراحی و اجرا می‌کند.

۳-۳. بعد عرفانی: استدلال به مثابه شهود باطنی و تأویل انفسی

سومین خوانش از الگوی ابراهیمی، رویکرد عرفانی-تأویلی است. این خوانش با عبور از ظاهر متن و تاریخ، کل فرایند استدلال را به مثابه سفری باطنی و شهودی انفسی در مراتب وجودی سالک بازخوانی می‌کند. این رویکرد که در آثار مفسران بزرگی چون ابن عربی و قشیری تبلور یافته، بر اصل بنیادین تطابق میان عالم کبیر (آفاق) و عالم صغیر (انفس) استوار است. از این منظر، داستان قرآنی گزارشی از واقعه‌ای بیرونی نیست، بلکه تمثیلی دقیق از مراحل سلوک روح انسان در گذار از حجب ظلمانی و نورانی به سوی توحید شهودی است.

در این خوانش، مؤلفه‌های کلیدی الگو، معانی باطنی و انفسی می‌یابند: «إرائه ملکوت» (آیه ۷۵) در اینجا به معنای شهود باطنی و گشایش چشم بصیرت است. یعنی مشاهده قوای روحانی که خداوند به واسطه آنها امور عالم را تدبیر می‌کند و درک این حقیقت که تمام کائنات، از ملک تا ملکوت، مظاهر اسمای الهی و در نهایت، قائم به او هستند (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۲۰۶). این شهود، پیش‌زمینه سلوک ابراهیمی در مراتب وجود است.

براین اساس، اجرام سماوی سه‌گانه در این خوانش، دیگر موجوداتی خارجی نیستند، بلکه به نمادهایی از مراتب سه‌گانه وجودی سالک تأویل می‌شوند: کوکب که در ظلمت لیل طبیعت جسمانی می‌درخشد، نماد مرتبه نفس است. سالک در ابتدای راه، حیات و ربوبیت را از آن می‌بیند. قمر که نوری برتر دارد، نماد مرتبه قلب است که با نور علم و مکاشفات، بر ظلمت نفس فائق می‌آید. شمس به عنوان بزرگ‌ترین و نورانی‌ترین جرم، نماد مرتبه روح است که با عظمت و نورانیت خود، قلب را نیز تحت الشعاع قرار می‌دهد (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۲۰۷؛ قشیری، ۲۰۰۰، ج ۱، ص ۴۸۴).

برهان افول در این رویکرد عرفانی معنایی عمیق‌تر می‌یابد. افول در اینجا نه صرفاً غروبی فیزیکی، که بیانگر احتجاب و محدودیت ذاتی مراتب پایین‌تر در برابر تجلی نور حق است: افول کوکب نفس با طلوع قمر قلب رخ می‌دهد. افول قمر قلب با مشاهده این حقیقت است که نور آن نیز مستفاد از شمس روح است و خود اصلتی ندارد. اوج این سفر، درک افول شمس روح است. این افول زمانی رخ می‌دهد که سالک با «استیلاي انوار تجلی حق و طلوع سبحات وجه باقی» درمی‌یابد که حتی نگریستن به روح و وجود خود نیز نوعی شرک خفی است (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۲۰۷).

بنابراین، عبارت «لَا أَحَبُّ الْآفِلِينَ» در این خوانش به معنای اعراض سالک از هر آنچه غیر حق است و هر مرتبه‌ای که محدود و محجوب به خود است، می‌باشد. این همان منطق برهان کلامی است، اما در سطحی باطنی. همان‌طور که در کلام، افول به معنای حدوث و امکان، با وجوب وجود رب در تضاد است؛ در عرفان نیز «افول ذاتی» و «فقر وجودی» هر مرتبه‌ای غیر از حق، با ربوبیت مطلقه او منافات دارد.

در نهایت، با افول آخرین و بالاترین حجاب نورانی (روح)، سالک به مقام توحید محض نائل آمده، از اعماق وجود فریاد برمی‌آورد: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ

حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ». این توجیه «وجه» به معنای فنای کامل در مبدأ هستی و برائت از هرگونه شرک حتی شرک خفی دیدن خود در برابر اوست (قشیری، ۲۰۰۰، ج ۱، ص ۴۸۵). این خوانش، الگوی ابراهیمی را به عنوان نقشه راه سلوک و الگوی ایمان شهودی و وجودی معرفی می‌کند.

۴. بازخوانی انتقادی: تلقی‌های اجتماعی و پیامدهای معرفتی هر خوانش

تحلیل ابعاد سه‌گانه تفسیری، تنها یک تمرین هرمنوتیکی برای کشف معانی ممکن متن نیست. این تحلیل، الگوهای متفاوتی برای زیست ایمانی را آشکار می‌کند که هر یک، تلقی خاصی از رابطه فرد با حقیقت، عقل و جامعه را به نمایش می‌گذارد. گذار از تحلیل تفسیری به بازخوانی انتقادی پیامدهای این خوانش‌ها، امکان ارزیابی ظرفیت‌ها و چالش‌های هر الگو را در عرصه حیات اجتماعی و معرفتی فراهم می‌آورد.

۴-۱. الگوی جستجوی شخصی و تلقی ایمان فردی-تجربی

خوانش روایی که الگوی ابراهیمی را سفری اکتشافی شخصی و فطری تصویر می‌کند، به شکل‌گیری تلقی‌ای از ایمان می‌انجامد که بر اصالت تجربه فردی و کشف درونی استوار است. در این رویکرد، ایمان نه میراثی تقلیدی و نه گزاره‌ای منطقی صرف، بلکه محصول مواجهه‌ای بی‌واسطه و وجودی با آیات الهی است. این دیدگاه با استناد به روایاتی که بر طالب بودن حضرت ابراهیم (ع) برای یافتن پروردگارش تأکید می‌کنند (عیاشی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۶۴)، اهمیت طلب و تفکر فردی را به عنوان پیش‌شرط رسیدن به یقین برجسته می‌سازد. در این تلقی، هر انسانی می‌تواند با تأمل در آفریده‌ها، مسیری مشابه را پیماید؛ چرا که تصریح شده است: «وَ إِنَّهُ مَنْ فَكَرَ مِنَ النَّاسِ فِي مِثْلِ ذَلِكَ فَإِنَّهُ بِمَنْزِلَتِهِ» (همان). پیامد اجتماعی این الگو، ترویج دینداری اصیل و غیرتقلیدی است و هر فرد را به پیمودن مسیر معرفتی خویش و بازیافتن حقیقت در عمق فطرت خود فرامی‌خواند و ایمان را به امری زنده، پویا و شخصی تبدیل می‌کند.

با این حال، این تلقی با چالش‌هایی مواجه است.

تمرکز بر جنبه «طلب ربّ»، به دشواری می‌تواند آیاتی را که به صراحت بر ماهیت مناظره‌ای و اقامه حجت این فرایند دلالت دارند، توضیح دهد. در آیاتی نظیر «وَ حَاجَّهُ قَوْمُهُ» (انعام: ۸۰) و به ویژه آیه «وَ تِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَىٰ قَوْمِهِ» (انعام: ۸۳) خداوند این استدلال را «حجت

ما بر قوش» می‌نامد که نشانگر وجهه‌ای کاملاً بیرونی و اجتماعی برای این الگوست. خوانش روایی اگرچه در تبیین مسیر درونی و فردی ایمان بسیار الهام‌بخش است، اما در ارائه الگویی جامع که بتواند جنبه اقامه حجت بر خلق را به عنوان یکی از ارکان اصلی رسالت پیامبران پوشش دهد، با محدودیت‌هایی روبروست. این خوانش در پاسخ به این پرسش که چگونه یک تجربه شخصی می‌تواند به برهانی عمومی و قابل عرضه در ساحت عقلانیت جمعی تبدیل شود، سکوت می‌کند.

۴-۲. الگوی مناظره جدلی و تلقی ایمان عقلانی-اجتماعی

خوانش کلامی که الگوی ابراهیمی را مناظره‌ای جدلی و اقامه حجت تفسیر می‌کند، تلقی‌ای از ایمان را به نمایش می‌گذارد که بر عقلانیت عمومی، استدلال‌پذیری و مسئولیت اجتماعی مؤمن در دفاع از عقیده استوار است. در این رویکرد، ایمان امری شخصی و محصور در وجدان فردی نیست، بلکه حقیقتی است قابل عرضه، قابل دفاع و قابل اثبات در ساحت عمومی. این خوانش با تأکید بر جنبه احتجاجی آیات، پیامبر را در جایگاه مهندس معرفت قرار می‌دهد که با استادی تمام، مسیر اقناع خصم را طراحی می‌کند (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲، ص ۴۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۴۰). پیامد اجتماعی این الگو، ترویج فرهنگ ایمانی است که خود را موظف به ارائه برهان و حجت می‌داند و از پذیرش عقاید بر اساس تقلید کورکورانه پرهیز می‌کند. این تلقی با تأکید بر ساختار روشمند مشاهده، فرضیه‌سازی و ابطال - که در تحلیل مدرن نیز برجسته شده - قرابت بسیاری دارد و الگوی ابراهیمی را به عنوان نمونه‌ای اعلای عقلانیت نقاد در متن مقدس معرفی می‌کند.

با این همه، این خوانش با چالش انتقادی روبروست. تأکید انحصاری بر جنبه جدلی و استراتژیک این الگو، ممکن است ایمان را به فعالیتی ذهنی-منطقی صرف فرو بکاهد و از ابعاد عمیق‌تر وجودی، فطری و شهودی آن غفلت ورزد. در این خوانش، لطافت وجدانی نهفته در عبارت «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ» یا اضطرار معنوی در جمله «لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي» (انعام: ۷۷)، ممکن است به اموری تاکتیکی برای غلبه بر خصم تقلیل یابند و اصالت وجودی خود را از دست بدهند.

این رویکرد در حالی که ظرفیتی فوق‌العاده در ساختن یک ایمان اجتماعی و استدلالی دارد، با این خطر مواجه است که تجربه ایمانی را فدای صورت‌بندی منطقی ایمان کند.

فروکاستن کل فرایند به مناظره‌ای از پیش طراحی شده، این پرسش را برمی‌انگیزد که جایگاه کشف، شهود و هدایت آنی در این الگوی معرفتی کجاست. این خوانش اگرچه به بهترین شکل به ضرورت کلامی عصمت پاسخ می‌دهد و الگویی قدرتمند برای دفاع عقلانی از دین فراهم می‌آورد، در صورت غلو، می‌تواند به نادیده گرفتن لایه‌های درونی‌تر و شخصی‌تر ایمان منجر شود که در خوانش‌های روایی و عرفانی مورد تأکید قرار گرفته‌اند.

۳-۴. الگوی شهود باطنی و تلقی ایمان عمقی-وجودی

خوانش عرفانی با تأویل کل فرایند استدلال به سفری انفسی، الگویی از ایمان را به نمایش می‌گذارد که از سطح باور ذهنی و استدلال ظاهری فراتر رفته، به مراتب عمیق‌تر وجودی و تزکیه نفس می‌پردازد. در این رویکرد، ایمان نه اقناع عقل، بلکه تحقق وجود است. این خوانش، استدلال را از ساحت مناظره به ساحت مشاهده ارتقا می‌دهد و بر اهمیت سلوک درونی برای رسیدن به عالی‌ترین مرتبه یقین، یعنی حق‌الیقین تأکید می‌کند.

بر اساس این تلقی، گذار از کوکب (نفس) به قمر (قلب) و سپس به شمس (روح) و در نهایت فنای همه آنها در برابر نور «فاطر السماوات و الارض»، نقشه راهی برای تزکیه و کمال است (ابن عربی، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۲۰۷).

پیامد این الگو، شکل‌گیری دینداری عمیقی است که هدف نهایی آن نه غلبه بر خصم در جدل، بلکه غلبه بر خود و اضمحلال در برابر حقیقت مطلق است. ایمانی که در عبارت «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ» به معنای «اسلمت ذاتی و وجودی» و فنای کامل در مبدأ هستی تفسیر می‌شود (همان).

با این وجود، این خوانش با چالش مهمی روبروست: خاص‌گرایی و دشواری عمومیت‌پذیری. زبان تأویل و منطق شهود، زبانی است که عمدتاً برای اهل سلوک قابل فهم و تجربه است و به سختی می‌توان آن را به برهانی عمومی و قابل عرضه برای همگان تبدیل کرد. این تلقی در حالی که به بهترین شکل به عمق تجربه ایمانی می‌پردازد، در تبیین جنبه همگانی و اجتماعی رسالت ابراهیمی که با عباراتی چون «یا قَوْمِ» (انعام: ۷۸) و «وَ حَاجَّةُ قَوْمُهُ» (انعام: ۸۰) در متن قرآن برجسته شده، با دشواری مواجه است. الگوی شهودی اگرچه می‌تواند به غنی‌ترین تجربه فردی از توحید منجر شود، در پاسخ به این پرسش که چگونه این تجربه شهودی می‌تواند به حجتی الزام‌آور برای دیگری (قوم) تبدیل شود، ساکت است. این

خوانش با درونی کردن کامل فرایند استدلال، خطر قطع ارتباط میان «تجربه باطنی» سالک و «نیازهای استدلالی» جامعه را در پی دارد و ممکن است ایمان را به امری ذوقی و غیرقابل انتقال تقلیل دهد که فاقد معیارهای عینی برای ارزیابی و مفاهمه عمومی است.

۵. نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف تحلیل جامع ابعاد تفسیری الگوی معرفت‌شناختی ابراهیمی در آیات ۷۴ تا ۷۹ سوره انعام، نشان داد که این استدلال قرآنی در سنت تفکر اسلامی، دست‌کم در سه لایه معنایی متمایز، اما مرتبط بازخوانی شده است.

یافته‌های تحقیق آشکار ساخت که هر یک از خوانش‌های روایی، کلامی و عرفانی با تمرکز بر یکی از ساحت‌های وجودی انسان، الگوی ابراهیمی را به مثابه رویکردی برای ایمان تجربی (در خوانش روایی)، ایمان عقلانی (در خوانش کلامی) و ایمان شهودی (در خوانش عرفانی) صورت‌بندی کرده‌اند.

خوانش روایی با تکیه بر گزارش‌های تاریخی، این الگو را به مثابه جستجوی شخصی و کشف فطری حقیقت توسط سالکی جوان به تصویر می‌کشد. خوانش کلامی با محوریت اصل عصمت، آن را مناظره‌ای جدلی و اقامه حجتی عقلانی بر خصم تفسیر می‌کند. خوانش عرفانی با تأویلی انفسی، این فرایند را تمثیلی از سلوک باطنی و گذار از مراتب نفس، قلب و روح به سوی فنای در حق می‌داند.

فراتر از تقابلی ساده، این پژوهش به این استنتاج رسید که این سه بُعد در واقع لایه‌های معنایی مکمل یکدیگرند. لایه‌هایی که در مجموع، الگویی معرفت‌شناختی جامع و چندوجهی را تشکیل می‌دهند.

الگوی ابراهیمی در قرآن به گونه‌ای هوشمندانه صورت‌بندی شده که ظرفیت بازخوانی در سطوح مختلف معرفتی را داراست. این الگو نشان می‌دهد که مسیر گذار از شرک به توحید، مسیری است که هم با طلب فطری، هم با برهان عقلی و هم با شهود قلبی قابل پیمودن است. این سه، راه‌هایی متعارض نیستند، بلکه جلوه‌های گوناگون حقیقتی واحد در ساحت‌های مختلف وجود انسانی هستند.

این یافته، دلالت‌هایی مهم برای معرفت‌شناسی دینی معاصر دارد و نشان می‌دهد که عقلانیت دینی در رویکرد قرآنی، امری تک‌بعدی نیست، بلکه نظامی جامع است که تجربه شخصی، استدلال عمومی و شهود باطنی را به رسمیت می‌شناسد و در کنار هم قرار می‌دهد. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود که چارچوب تحلیلی سه‌گانه (روایی، کلامی، عرفانی) به عنوان ابزاری هرمنوتیکی کارآمد، برای تحلیل سایر استدلال‌های پیامبران در قرآن کریم به کار گرفته شود تا جامعیت و غنای روش‌شناسی معرفتی قرآن، بیش از پیش آشکار گردد.

٦. فهرست منابع

- القرآن الکریم
- آلوسی، محمود بن عبدالله. (١٤١٥ ق). روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن عاشور، محمد طاهر. (١٤٢٠ ق). تفسیر التحریر و التنویر. بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.
- ابن عربی، محمد بن علی. (١٤٢٢ ق). تفسیر ابن عربی. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ابن عطیة، عبدالحق بن غالب. (١٤٢٢ ق). المحرر الوجیز فی تفسیر کتاب العزیز. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابوالسعود، محمد بن محمد. (١٩٨٣ م). ارشاد العقل السلیم الی مزیای القرآن الکریم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- بقاعی، ابراهیم بن عمر. (١٤٢٧ ق). نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر. (١٤١٨ ق). أنوار التنزیل و أسرار التأویل. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- حوی، سعید. (١٤٢٤ ق). الاساس فی التفسیر. قاهره: دارالسلام.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه. (١٤١٥ ق). تفسیر نور الثقلین. قم: اسماعیلیان.
- خطیب، عبدالکریم. (١٤٢٤ ق). التفسیر القرآنی للقرآن. بیروت: دارالفکر العربی.
- رازی، محمد بن عمر. (١٤٢٠ ق). التفسیر الکبیر. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- زمخشری، محمود بن عمر. (١٤٠٧ ق). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. بیروت: دارالکتب العربی.
- سبحانی تبریزی، جعفر. (١٣٩٥ ش). منیة الطالبین فی تفسیر القرآن المبین. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- سمرقندی، نصر بن محمد. (١٤١٦ ق). تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم. بیروت: دارالفکر.

- شعراوی، محمد متولی. (۱۹۹۱ م). *تفسیر الشعراوی*. بیروت: اخبار الیوم.
- صادقی تهرانی، محمد. (۱۴۰۶ ق). *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه*. قم: فرهنگ اسلامی.
- طباطبایی، سید محمدحسین. (۱۳۹۰ ق). *المیزان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ ش). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران: ناصر خسرو.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ ق). *جامع البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: دارالمعرفة.
- طوسی، محمد بن حسن. (بی تا). *التبیین فی تفسیر القرآن*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- علم الهدی، علی بن الحسین. (۱۴۳۱ ق). *نفائس التأویل*. بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- عیاشی، محمد بن مسعود. (۱۳۸۰ ق). *التفسیر (تفسیر العیاشی)*. تهران: مكتبة العلمية الاسلامية.
- فضل الله، سید محمدحسین. (۱۴۱۹ ق). *من وحی القرآن*. بیروت: دارالملاک.
- فیروزآبادی، مجدالدین. (بی تا). *تنویر المقباس من تفسیر ابن عباس*. لبنان: دارالکتب العلمية.
- قاسمی، جمال الدین. (۱۴۱۸ ق). *تفسیر القاسمی المسمى محاسن التأویل*. بیروت: دارالکتب العلمية.
- قشیری، عبدالکریم بن هوازن. (۲۰۰۰ م). *لطائف الاشارات*. قاهره: الهيئة المصرية العامة للكتاب.
- قطب، سید. (۱۴۲۵ ق). *فی ظلال القرآن*. بیروت: دارالشروق.
- قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۶۳ ش). *تفسیر القمی*. قم: دارالکتب.
- مراغی، احمد مصطفی. (بی تا). *تفسیر المراغی*. بیروت: دارالفکر.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۴۲۴ ق). *التفسیر الکاشف*. قم: دارالکتب الإسلامی.
- مقاتل بن سلیمان. (۱۴۲۳ ق). *تفسیر مقاتل بن سلیمان*. بیروت: دار إحياء التراث العربی.

— مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۱ ق). *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*. قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع).